

نذر خون



و روی شامگاه خط سرنوشت

که پای هر مسافری به لرزه می‌رود

و تیر پشت رستم‌ان خمیده می‌شود

دل‌آور زمین ما :

رفیق عقل و دین ما :

نجیب دانشین ما :

غریب هولناک مرگ را شنید

و عطر خون خویش را شمید

بدون ترس و اضطراب. به قاتلان خویش گفت

درین دمیکه زندگی خویش را تمام میکنیم

و برشکوه رزم خود سلام میکنیم

این شب مهیب تیره را

! به باور طلوع آفتاب اختتام میکنیم

و لحظه ی عظیم آزمون رسید

و در میان خنده های واپسین

عقاب روزگار ما

بر آخرین بیاض زندگی نوشت

ما به عرف سرسپردگان سرزمین خویش

جام مرگ می زنیم

و پیش از نماز خود بر آستان عشق

ز تشت خون داغ خود حمام میکنیم

و با نثار جان خود تمام می کنیم

و در غروب آخرین نفس

به کشور بزرگ خود سلام میکنیم

و فتح آفتاب را

به نذر خون خویش التزام میکنیم

دروید بر نجابت دلاوران

که بی دریغ و بی امان

و در شب سیاه بی ستارگان

به جنگ دیو می روند

چه در خور ستایش و نیایش و محبتند

آن شناوران که خشم بحر را

به نذر خون گرفته اند

و کشف راه های تازه را به آزمون گرفته اند

چه پرشکوه و ابهت است که آدمی

برای ایده های خویش

به پای دار میرود

و تا نهایت خط کشیده استوار میرود

برادران و خواهران سرنوشت

که روزگار خاک و خون تان بهم سرشت

و بر جبین تان نوشت

(نبردگان آفتاب و سروران انقلاب)

چرا سکوت کرده اید ؟

چرا در اشکهای خود فرو نشسته اید ؟

سلیمان لایق